

استعاره مفهومی: نقطه تلاقی تفکر و بلاغت در قصاید ناصر خسرو

فهیمة خراسانی* و غلامحسین غلامحسین زاده**

چکیده

استعاره مفهومی یا شناختی بر پیوند میان زبان و تفکر تأکید دارد و استعاره را بیش از آنکه مربوط به زبان بدانند، به اندیشه مرتبط می‌داند. استعاره پیش از آنکه در قالب یک عبارت زبانی بیان شود، بر مبنای یک تفکر ذهنی ساخته می‌شود. این رویکرد جدید توجه منتقدان را به زیرس

بی ذهنی جلب می‌کند که در فرایند ساختن استعاره نقش مهمی دارند. ناصر خسرو، یکی از شاعران اندیشمند و فیلسوف سبک خراسانی، در بسیاری از قصاید خود، از استعاره بهره گرفته است. استعاره‌هایی که وی به کار می‌برد همه در قلمرو نظام عقیدتی و دینی او می‌گنجد و شاعر بسیاری از مفاهیم فکری مورد نظر خود را به صورت استعاره‌های مفهومی بیان می‌کند. از آنجایی که قصاید ناصر خسرو بیشتر در حیطه ادبیات تعلیمی جای می‌گیرند و در نگاه اول، چندان از شگردهای ادبی سود نمی‌جویند، این پژوهش بر آن است با بررسی پنجاه صفحه از دیوان قصاید ناصر خسرو بر اساس رویکرد استعاره مفهومی نشان دهد که شاعر بسیاری از مفاهیم و عقاید را در قالب استعاره‌های شناختی بیان کرده و این امر در بالا بردن درجه ادبیت کلام وی مؤثر بوده است.

کلیدواژه‌ها: استعاره، استعاره مفهومی یا شناختی، نگاشت، قصاید ناصر خسرو

مقدمه

حکیم ناصر خسرو یکی از چهره‌های شاخص ادبیات تعلیمی و اخلاقی و همچنین یکی از فلاسفه و بزرگان علم کلام است که جایگاه ویژه‌ای در تاریخ ادبیات فارسی دارد. آنچه در دیوان قصاید این شاعر، برجسته و چشمگیر است، وفور مسائل عقیدتی، فلسفی و اخلاقی است؛ به حدی که بر وجهه ادبی و شاعری این آثار تأثیر گذارده و چهره ادبی این شاعر را کم‌رنگ‌تر کرده است. اگرچه سبک تعلیمی قصاید ناصر خسرو نیز، به صورت قابل توجهی باعث کم‌رنگ شدن سبک ادبی آنها شده و شعر این شاعر به یک مرام‌نامه اخلاقی و عقیدتی تبدیل شده است، این پژوهش بر آن است با گشودن دریچه‌ای جدید

* fahimehkhorsani@yahoo.com

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (مسئول مکاتبات)

** ggholamhoseinzadeh@yahoo.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱۵

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۲/۸

به سوی این اشعار، سبک تازه‌ای را در آنها تبیین کند؛ به این معنا که تعدادی از قصاید ناصرخسرو را بر مبنای ارتباط آنها با استعاره مفهومی یا شناختی بررسی کند.

استعاره شناختی^۱ یکی از جدیدترین نظریات مطرح در حیطه علم بلاغت است که ارتباط بین استعاره و مفهوم را می‌جوید. «استعاره به شاعر امکان می‌دهد تا یک معنا را در عبارات مختلف تکرار کند؛ به گونه‌ای که نامکرر بنماید و هر بار بر قدرت کلام خود بیفزاید. قدما فضیلت استعاره را در این دانسته‌اند که هر لحظه می‌تواند بر قامت سخن، جامه نو ببوشاند و از تکرار ملال‌آور آن جلوگیری کند» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۹۳). اگرچه دیدگاه سنتی درباره استعاره، خصوصاً دیدگاه شباهت، قدمت زیادی دارد و به نظریات اندیشمندان باستان و ارسطو بازمی‌گردد، درباره مفهوم کلی استعاره، هنوز هم اتفاق نظر وجود ندارد و از جنبه‌های متفاوتی به آن می‌نگرند. «بعد از گذشت بیست و پنج قرن که بلاغیون و نحوین و منتقدان ادبی مشغول بحث استعاره بودند و در نیمه دوم قرن بیست و یکم فلاسفه هم به این بحث روی آوردند، هنوز یک توافق کلی در باب تشخیص استعاره، چگونگی فهم آن و مفهوم استعاره وجود ندارد» (ایبزمز، ۱۳۸۸: ۱۸۹).

برخی استعاره را مبنی بر شباهت می‌دانند و برخی به آن معنای مجازی داده بر اساس علاقه مجاورت بیان می‌کنند؛ دیدگاه شناختی یا مفهومی نیز، که موضوع پژوهش حاضر است، از دیگر دیدگاه‌هایی است که درباره استعاره وجود دارد و بر مبنای آن «کانون استعاره در مفهوم است، نه در کلمات. بنیان استعاره نه بر اساس شباهت که بر پایه ارتباط قلمروهای متقاطع همزمان در تجربه انسان و درک شباهت‌های این حوزه‌ها شکل گرفته است. همچنین بخش عمده نظام مفهومی ما استعاری است که شامل مفاهیم عمیق و پایداری چون زمان، رخدادها، علل، اخلاق، ذهن و ... می‌شود. این مفاهیم به وسیله استعاره‌های چندگانه‌ای درک و فهمیده می‌شوند که دارای مفهومی مستدل‌اند» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۵-۴). منتقدان و محققان دوران معاصر پژوهش‌های جدیدی در باب استعاره داشته و آن را از سیطره زبان و علاقه شباهت بیرون کشیده‌اند و دیدگاه‌های جدید دیگری را در این باب مطرح کرده‌اند. استعاره مفهومی از جمله دیدگاه‌های جدیدی است که درباره استعاره مطرح شده و دیدگاه سنتی استعاره را که محدود به تشبیه و مجاز بود، کاملاً دگرگون کرده است. «بر خلاف تصور ارسطویی، استعاره مسئله‌ای فقط زبانی نیست. فرایند تفکر بشری به صورت گسترده‌ای استعاری است. نظام مفاهیم بشری به گونه‌ای استعاری ساختار بندی و تعریف می‌شود. استعاره‌ها در نظام مفاهیم جای دارند؛ بنابراین هرگاه از استعاره سخن می‌رود، منظور مفهوم استعاری است. اما امکان وقوع استعاره در عبارت‌های زبانی است؛ به این معنا که مفاهیم استعاری در قالب عبارت‌های استعاری در زبان بازنمود پیدا می‌کنند» (شهری، ۱۳۹۱: ۶۱).

بر این اساس استعاره شناختی نمود اندیشه در زبان است. این نظریه توسط دو اندیشمند برجسته لیکاف^۲ و جانسون^۳ شکل گرفت و بر این باور است که استعاره نمود یک نگاشت^۴ ذهنی است؛ یعنی استعاره‌ها بیش از هر چیز با مقوله شناخت تفکر در ارتباط هستند و هر استعاره‌ای حول محور یک تفکر شکل می‌گیرد. همچنین این دو اندیشمند با بیان اینکه استعاره در زندگی روزمره نیز کاربرد فراوانی دارد، دیدگاه سنتی درباره استعاره را تغییر دادند. «استعاره اولاً در زبان عادی هم فراوان است؛ به استعاره زبان عادی، استعاره متعارف و به استعاره متون ادبی، استعاره بدیع می‌گویند» و ثانیاً امری مربوط به اندیشه است، به این معنی که در ساخت استعاره از امری دیگر الگوبرداری و مدل‌سازی می‌شود؛ یعنی نقشه یک حوزه ذهنی

^۱ Cognitive Metaphor

^۲ Lakoff

^۳ Johnson

^۴ Mapping

را بر حوزه ذهنی دیگری پیاده می‌کنیم؛ به عبارت ساده‌تر، برای بیان یک مفهوم از لغات و تعبیرات و اصطلاحات مفهوم دیگری استفاده و یا گرده‌برداری می‌کنیم» (شمیسا، ۱۳۹۰: ۲۱۲). بر این مبنای، در فرایند ساختن استعاره مفهومی یا شناختی، یک امر ذهنی تبدیل به این امر عینی می‌شود و شاعر یک نگاشت ذهنی را به یک نگاشت عینی منتقل می‌کند. ناصر خسرو نیز به عنوان یک شاعر متفکر و فیلسوف و متکلم، در سرودن اشعار خود، از استعاره مفهومی سود جست و بسیاری از عقاید و تفکرات خود را در قالب استعاره بیان داشته است. در این پژوهش سعی خواهد شد با بررسی پنجاه صفحه از دیوان قصاید ناصر خسرو، استعاره‌های شناختی برآمده از عقاید این شاعر تبیین شود و از این منظر، دیدی جدید نسبت به وجهه ادبی و بلاغی آثار این شاعر به وجود آید.

استعاره شناختی

در دهه ۱۹۸۰ لیکاف و جانسون استعاره را از سیطره زبان ادبی بیرون آوردند. لیکاف در کتاب معروف خود *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم* (۱۹۸۰) با دیدی متفاوت به استعاره نگرست و آن را در زبان عادی و کلام روزمره انسان‌ها نیز قابل‌ردیابی دانست. بسیاری از مفاهیم انتزاعی درباره زندگی، جهان و انسان در قالب استعاره بیان می‌شوند. «جایگاه استعاری به‌کلی در زبان نیست، بلکه خاستگاه آن را باید در چگونگی مفهوم‌سازی یک قلمرو ذهنی بر حسب قلمرو ذهنی دیگر یافت. نظریه علم استعاره از طریق تعیین مشخصات نگاشت‌های بین قلمروهای ذهنی تحقق یافته است. در این فرایند مشاهده می‌شود مفاهیم انتزاعی روزمره مانند زمان، حالات، علیت و هدف نیز استعاری‌اند، حاصل کار آن است که استعاره (که همان نگاشت بین قلمروهاست) قطعاً در کانون معنی‌شناسی زبان طبیعی متعارف قرار دارد و مطالعه استعاره ادبی بسط مطالعه استعاره روزمره است» (لیکاف، ۱۳۸۳: ۱۹۷). استعاره در زبان عادی نیز کاربرد فراوانی دارد و بسیاری از مفاهیمی که امروزه در زبان عادی و روزمره خود به کار می‌بریم، ریشه در آن دسته از مفاهیم اصلی دارند که در زبان امروزین ما، عادی شده و دیگر به این جنبه از آنها توجهی نمی‌شود. به عقیده لیکاف تعدادی مفاهیم مادر وجود دارد که سرچشمه تمام استعاره‌ها هستند و استعاره‌های زبان خودکار یا زبان ادبی بر مبنای آنها ساخته می‌شوند؛ مثلاً مفاهیم مادری مانند اینکه زندگی یک سفر است، زمان عبور است، مردم گیاهند و ... منشأ پیدایش و شکل‌گیری استعاره‌های زیادی شده است. «استعاره‌ها آنقدر عادی و معمولی هستند که ما اغلب به آنها توجهی نمی‌کنیم. ما معمولاً درباره مرگ صحبت می‌کنیم. تعبیر «او یک راه را طی کرده است» یک مورد دلخواه نیست. وقتی کسی می‌میرد، ما نمی‌گوییم «او یک لیوان شیر نوشیده» یا «او یک نظر دارد». در عوض ما چیزهایی شبیه این می‌گوییم که «او رفت»، «او ما را ترک کرد»، «او دیگر بین ما نیست»، «او از ما گذشت»، «او از ما گرفته شده است»، «او به جایی فراتر رفته است»، و «او در میان ازدست‌رفتگان عزیز ماست». همه این موارد مربوط به این جهان است و همه نیز استعاری هستند و همه آنها نمونه‌هایی هستند از روش استعاری عمومی، که ما در مورد تولد، زندگی، و مرگ درک کرده‌ایم (1: lakoff and Turner, 1989).

بر این مبنای در بررسی‌های سبک‌شناختی نیز می‌توان به مفاهیمی اصلی دست یافت که دست‌مایه شکل‌گیری استعاره شدند و به این ترتیب حول یک مفهوم ذهنی، تعدادی استعاره شکل گرفتند. «الگوی شناختی، استعاره را وسیله‌ای می‌داند که از طریق آن حتی تجارب انتزاعی‌تر و نامحسوس‌تر بر حسب موارد آشنا و ملموس مفهوم‌سازی می‌شود. بدین ترتیب، انگیزه استعاری جست‌وجوی مفهوم است. استعاره نه با نقض محدودیت‌های گزینش، بلکه با مفهوم‌سازی یک قلمرو شناختی بر

حسب مؤلفه‌هایی که بیشتر به یک دامنه شناختی دیگر مرتبط است توصیف می‌شود» (تیلر، ۱۳۸۳: ۳۱۷). مایکل ردی، یکی از پیشگامان نظریه استعاره مفهومی، نیز به ارتباط بین استعاره و تفکر در مقاله‌ای اشاره کرده بود (مجر، ۱۹۹۳). به عقیده وی، ما ایده‌ها را به مثابه چیزهایی که در درون واژه‌ها هستند به هم ربط می‌دهیم؛ واژه‌هایی که آنجا روی صفحات کاغذ مادیت یافته‌اند. لذا بر اساس مجاز، ایده‌ها «آنجا روی کاغذند»، کاغذها در درون کتاب‌هایند، و اینجا نیز به موجب مجاز، می‌توان گفت که ایده‌ها در درون کتاب‌هایند. «اما کتاب‌ها در کتابخانه‌هایند» و سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که ایده‌ها «در کتابخانه‌هایند» (ردی، ۱۳۸۳: ۱۷۶). وی با آوردن این مثال می‌خواهد این موضوع را بیان کند که آنچه ما در قلمرو مجاز و استعاره به کار می‌بریم ایده‌های ذهنی مان‌اند و لذا مفهومی و شناختی هستند.

یکی از مفاهیم پایه‌ای در استعاره شناختی مفهوم نگاهت است. طبق این نظریه در هر استعاره‌ای دو نگاهت وجود دارد که متناظر با هم هستند و یکی مبدأ و یکی مقصد محسوب می‌شود. به این معنا که یک مفهوم ذهنی به عنوان نگاهت مبدأ وجود دارد که توسط یک مفهوم عینی که همان نگاهت مقصد است، بیان می‌شود. «اساس رابطه در استعاره مفهومی، میان دو واحد ارگانیک یا دو مجموعه به شکل تناظر یک به یک صورت می‌گیرد که به آن «انگاره» می‌گویند. انگاره‌ها یکی متعلق به قلمرو مبدأ یا منبع است که اغلب مفهومی عینی و ملموس است و ارگان دیگر دارای مفاهیم انتزاعی و ذهنی است (دست کم نسبت به قلمرو مبدأ) که قلمرو مقصد یا هدف نامیده می‌شود. به این ترتیب، انگاره‌ها به مثابه ساختارهای بنیادین، طرح‌های تصویری ذهن و الگوهای ارتباطی بین مفاهیم موجود در ذهن انسان هستند که کشف و دستیابی به آنها موجب پرده‌برداری از بسیاری پیچیدگی‌های معنایی و درک آسان‌تر ارتباط میان عبارت‌ها و پدیده‌ها خواهد شد» (بهنام، ۱۳۸۹: ۹۳). به بیان دیگر، از یک مفهوم ذهنی گرت‌برداری شده و در قالب یکی مفهوم عینی که همان استعاره است بیان می‌شود. پس نکته مهم در استعاره شناختی، گرت‌برداری از یک مفهوم انتزاعی و بیان آن در یک مفهوم عینی است که این دو مفهوم به عنوان نگاهت شناخته می‌شوند. در واقع باید گفت «مهم‌ترین و اساسی‌ترین موضوع در نظریه استعاره مفهومی، «نگاشت» است که واژه‌ای قرضی از ریاضی است و منظور از آن، تناظرهای نظام‌مند استعاری بین مفاهیمی است که ارتباطی نزدیک به یکدیگر دارند» (افراشی و دیگران، ۱۳۹۱: ۳).

بیان مسئله

ناصر خسرو یکی از شاعران و اندیشمندان برجسته ادبیات فارسی است که مهم‌ترین خصیصه اشعار او، بُعد فلسفی و عقیدتی آنهاست. به این معنا که این شاعر از ابزار بیانی ادبیات سود جسته تا بتواند مفاهیم مورد نظر خود را به صورتی متفاوت و در قالب شعر بیان کند. البته از آنجایی که اشعار ناصر خسرو در حیطه ادبیات تعلیمی جای گرفته و شاعر چندان درصدد آرایش‌های لفظی و بیانی نیست، وجهه ادبیت کلام این شاعر، چندان پررنگ نبوده و بیش از آنکه رنگ و بوی ادبی و بلاغی داشته باشد، حال و هوای فکری و فلسفی دارد. اما یکی از مصادیق مهم بلاغت در قصاید ناصر خسرو، وفور استعاره‌های مفهومی است. در این پژوهش سعی خواهد شد تا اهم مفاهیم فلسفی‌ای که در قصاید این شاعر نمود دارد، و همچنین نوع بیان آنها به صورت استعاره مفهومی بررسی شود. با بررسی پنجاه صفحه از دیوان قصاید ناصر خسرو، این نکته بر نگارندگان معلوم شد که این شاعر اکثر مفاهیم ذهنی و فلسفی خود را به صورت استعاره‌های مفهومی بیان می‌کند که در ادامه نمونه‌هایی از هر یک به دست داده خواهد شد. استعاره‌های شناختی که در قصاید مورد بررسی ناصر خسرو شکل گرفته‌اند را می‌توان در قالب چهار عنوان گنجانید. یکی استعاره‌هایی هستند که در ارتباط با مفاهیم فلسفی شکل گرفتند، مورد دیگر استعاره‌هایی

هستند که به مسائل اخلاقی و تعلیمی شاعر مربوط اند، مانند ترک دنیا و به سوی علم و اخلاق گراییدن، مورد سوم نیز استعاره‌هایی هستند که حول عقاید کلامی و عقیدتی شاعر شکل گرفته‌اند و مفاهیم مذهب اسماعیلی را بیان می‌دارند، چهارم نیز استعاره‌هایی هستند که حول مفهوم تفاخر و برتر دانستن خود، شکل گرفتند، به این معنا که شاعر افکار و عقاید خود را برتر از زمانه و اطرافیان خود می‌داند. در ذیل هر چهار ساحت مذکور، بررسی خواهد شد.

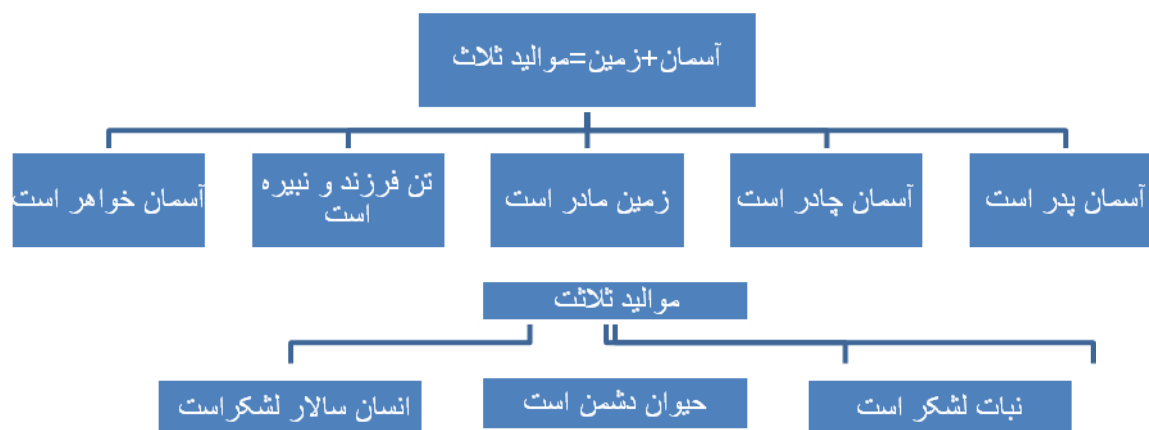
استعاره‌های مفهومی فلسفی

طبق این عقیده فلسفی که از تأثیر آباء علوی و امهات سفلی، موالید ثلاث به وجود آمدند، آباء آسمان دانسته شده و امهات زمین محسوب می‌شود و موالید ثلاث نیز جماد و نبات و حیوان هستند. ابن سینا در الهیات نجات این ترتیب را چنین بیان می‌کند: «او باید دانست که چون وجود از مبدأ نخستین آغاز می‌شود، پیوسته، هر مرتبه پسین از نظر کمال، از مرتبه پیشین، پایین‌تر است و این تنزل و انحطاط همواره ادامه می‌یابد. پس ملایکه روحانی مجردی که عقول نامیده می‌شوند در مرتبه اول هستی قرار دارند. سپس مرتبه فرشتگان روحانی دیگری است که اهل علم‌اند و به آنها نفوس می‌گویند. سپس مراتب اجرام و کرات آسمانی است که تا به آخر نسبت به یکدیگر برتری دارند. بعد از آنها نوبت به پیدایش ماده می‌رسد که در مرحله نخست صورت عناصر را می‌پذیرد و به تدریج و اندک اندک، صورت‌های کامل‌تر را قبول می‌کند. در نتیجه، نخستین پدیده مادی از نظر مرتبه، پست‌تر و ناقص‌تر از پدیده‌های بعدی خواهد بود. پس پایین‌ترین مرتبه هستی همان ماده است، سپس عناصر، سپس مرکبات جماد، سپس جوهرهای نامی و بعد از آنها مرتبه حیوانات قرار دارد و برترین حیوان انسان است» (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۲۷۷-۲۷۸). شاعر این مفهوم را در قالب استعاره‌های پدر و مادر و فرزند بیان کرده است. در شعر منظور از پدر و مادر، آسمان و زمین است: آسمان پدر است / زمین مادر است / تن انسان فرزند است. البته شاعر گاهی تسامحاً این دو را به جای یکدیگر نیز به کار می‌برد:

فرزند تویم ای فلک ای مادر بدمهر	ای مادر ما چونکه همی کین کشی از ما
فرزند تو این تیره تن خامش خاکبست	پاکیزه خرد نیست نه این جوهر گویا
	(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۴)
ای ستمگر فلک ای خواهر آهرمن	چون نگوئی که چه افتاد ترا با من؟
	(همان، ۱)

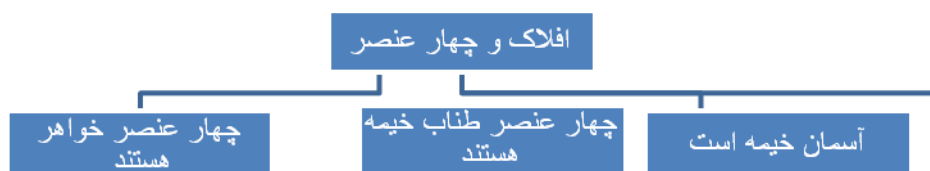
همچنین استعاره «آسمان چادر است» را نیز حول همین مفهوم بیان می‌کند و زیر این چادر، لشکر، دشمن و سالار لشکر، به ترتیب استعاره از نبات، حیوان و انسان (موالید ثلاث) هستند؛ یعنی نباتات لشکر این چادر هستند، حیوانات دشمن و انسان سالار لشکر است، شاعر موالید ثلاث را که یک مفهوم فلسفی است در قالب استعاره لشکر و دشمن و سالار لشکر بیان می‌کند که هر سه در زیر «چادر» یعنی آسمان قرار دارند:

زیر این چادر نگه کن کز نبات	لشکری بسپارخوار و بی‌مر است
زیر دست لشکری دشمن شناس	کان به جاه و منزلت زین برتر است
وین خردمند سخن‌دان زان سپس	مہتر و سالار هر دو لشکر است
کس سه لشکر دید زیر چادری؟	این حدیثی بس شگفت و نادر است
	(همان، ۳۳)



یکی از مفاهیم مهم در فلسفه اسلامی، مفهوم عناصر چهارگانه است که از نظریات ارسطو نشأت گرفته و در اندیشه فلاسفه مشاء به صورت کامل تری مطرح شد، طبق این نظریه علاوه بر عالم مربوط به افلاک و ستارگان، عالم دیگری نیز وجود دارد که ارسطو از آن به عالم تحت قمر یاد کرده است و جایگاه اجسام و عناصر است. جهان‌شناسی ارسطو بر مبنای تقسیم‌بندی جهان به عالم فرودین ماه و عالم زبرین ماه صورت می‌گیرد. وی با در نظر گرفتن چهار عنصر آب، خاک، آتش و هوا، عالم زیر ماه را تبیین می‌کند. به عقیده وی عالم زیر ماه متشکل از این چهار عنصر است که «دو عنصر، یعنی آتش و خاک، به ترتیب در حد بالایی و حد پایینی عالم زیر ماه قرار دارند و دو عنصر دیگر، یعنی آب و هوا، در وسط واقع‌اند. پس ترتیب آنها از پایین به بالا، یعنی به طرف ماه چنین است: اول خاک، سپس آب و هوا و آتش» (قوام صفری، ۱۳۸۷: ۲۸۱). هر آنچه در عالم زیر ماه پدید می‌آید از این چهار عنصر است. طبق نظر ارسطو، کون و فساد یا پیدایش فقط در عالم زیر ماه رخ می‌دهد. شاعر نیز برای بیان ارتباط بین آسمان و چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش، استعاره خیمه و طناب را بیان می‌کند و چهار عنصر آب و باد و آتش و خاک را مانند طناب‌هایی برای خیمه آسمان بیان می‌کند و استعاره «آسمان خیمه است» را شکل می‌دهد. همچنین چهار عنصر «آب و باد و آتش و خاک» نگاشت ذهنی محسوب می‌شوند که به صورت یک نگاشت عینی در قالب استعاره «طناب‌های خیمه آسمان» بیان می‌شوند:

زانکه مدهوش گشته‌اند همه	اندر این خیمه چهار طناب
گر ندیدی طناب‌هاش، ببین	جملگی خاک و باد و آتش و آب
	(همان، ۲۷)
وین هر چهار خواهر زاینده	با بچگان بی‌عدد و بی‌مر
تسبیح می‌کنندش پیوسته	در زیر این کبود و تنک چادر
	(همان، ۴۷)



از دیگر نظریات مهم در فلسفه اسلامی نظریه قدیم بودن عالم است. ابن سینا مانند استاد مشائی خود، ارسطو، به قدیم بودن عالم معتقد است اما آن را در مقابل ذات باری تعالی قدیم زمانی می‌داند، طبق گفته او «قدیم به دو معنی است: قدیم به اعتبار ذات، و قدیم به اعتبار زمان. قدیم بالذات که: علت ذات خود است، و علتی خارج از خود او، او را ایجاد نکرده و این

اعتبار جز بر خدا که واجب بالذات است صدق نتواند کرد. قدیم بالزمان چیزی است که در زمان او را آغاز و بدایتی نیست، یعنی زمان در وجود بر او سابق نیست، جز اینکه نیازمند به علتی خارج از خود او است که او را ایجاد نماید، چه او خود علت وجود خود نیست، و او به ذات خویش ایجاد نمی‌شود» (حلی، ۱۳۶۱: ۲۲۷). از این منظر، افلاک قدیم زمانی دانسته شده‌اند و این اندیشه فلسفی در قصاید ناصرخسرو نمود پیدا کرده است. بر این مبنا نگاشت فلسفی (قدیم بودن آسمان) یکی از مفاهیم مهم فلسفی محسوب می‌شود که به صورت استعاره (آسمان اسب است) گرده برداری شده است:

یکی بی جان و بی تن ابلق اسبی کو نرساید
سواران گر بفرسایند اسبان را به رنج اندر
یکی اسبی ست این کو سواران را بفرساید
سواران خفته‌اند وین اسب بر سرشان همی تازد
به کوه و دشت و دریا بر همی تازد که ناساید
که نه کس را بکوبد سر نه کس را روی بخشاید
(همان، ۳۸)

آسمان قدیم است

آسمان اسب ابلقی است که نمی‌فرساید

استعاره‌های اخلاقی و تعلیمی

شاعر مسائل اخلاقی مورد نظر خود را در سه عنوان کلی گرفتاری جان در تن / مذمت و ترک دنیا / بزرگداشت علم و خرد بیان می‌کند؛ یعنی نگاشت‌های ذهنی و عقیدتی شاعر مانند مذمت دنیا و تن و اهمیت داشتن علم و خرد، به صورت استعاره‌های مختلفی بیان می‌شوند:

زندان تو آمد پسر این تن و زندان
این بند نبینی که خداوند نهاده‌ست
زیبا نشود گرچه بپوشیش به دیبا
در بند مدارا کن و در بند میان را
بر ما که نبیندش مگر خاطر بینا؟
در بند مکن خیره طلب ملکات دارا
(همان، ۴)

نگاشت مذمت تن: تن زندان است: تن پیراهن فرسوده است

تنت چو پیرهنی بود جانت را و کنون
ربود خواهد از تنت پیرهن اکنون
همه گسست و بفرسوده گشت تارش و پود
همان که تازگی و رنگ پیرهنش ربود
(همان، ۳۲)

اینکه شد زرد و کهن پیرهن جانست
عاریت داشتم این از تو تا یک چند
پیرهن باشد جان را و خرد را تن
پیش تو بگنم این داشته پیراهن
(همان، ۳۵)

برتری جان نسبت به تن: تن درختی است که میوه آن جان است

گر درخت از بهر بر باشد عزیز
جان بر است و تن درخت برور است
(همان، ۳۳)

مفهوم (تقابل تن و جان) در استعاره (دو گوهر) نیز بیان شدند که تن، گوهر خانگی و زیرین است و روح، گوهر زیرین و متعالی:

جان و تن تو دو گوهر آمد
یکی زبیرین دگر فرودین

بر گوهر خانگی مبخشای

بخشای بر آن غریب مسکین...

(همان، ۵۰)

زی حرب تو آمده‌ست دیوی

بد فعل‌تر از همه شیاطین

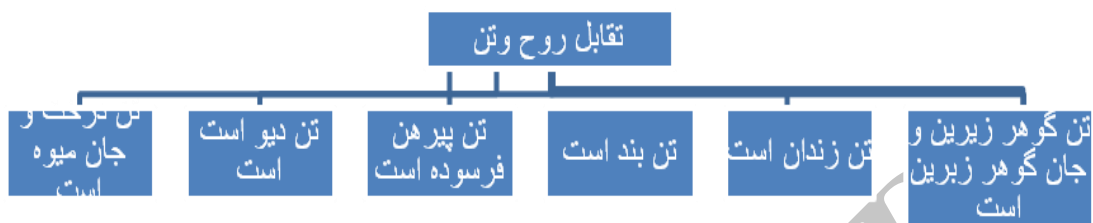
آن این تن تست ازو حذر کن

وز مکر و فریب این بنفرین

زین دیو نکال اگر ستوهی

بر مرکب دینت برفکن زین

(همانجا)



بزرگداشت علم و خرد و طاعت

خرد و طاعت، از مفاهیم اصلی در قصاید ناصر خسرو به شمار رفته که به صورت توأمان به کار می‌روند و شاعر به همراهی این دو معتقد است و علم و دین را در کنار هم برای سعادت بشر ضروری می‌داند. این مفهوم نیز در قالب استعاره‌های متفاوتی بیان شده است:

که مرا طاعت تیغست و خرد جوشن

من ز حرب چو تو آهن کی ترسم

(همان، ۳۵)

ناید به کار هیچ مقرر قمر مرا...

با خاطر منور روشن‌تر از قمر

پرهیز و علم ریزد ازو برگ و بر مرا

اندیشه مر مرا شجر خوب برور است

(همان، ۱۲)

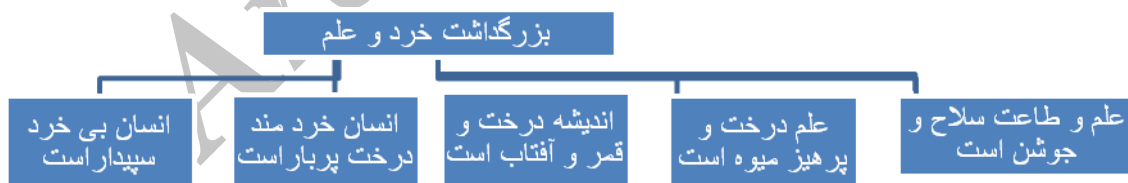
سپیداری سپیداری سپیدار

اگر بار خرد داری و گرنی

که بارش گوهر است و برگ دینار

نماند جز درختی را خردمند

(همان، ۱۸)



حکمت پدر است و پند فرزند

پند از حکما پذیر ازیراک

خوشتر به مزه ز قند جز پند

زی مرد حکیم در جهان نیست

بی‌عیب چون پاره سمرقند

پندی به‌مزه چو قند بشنو

(همان، ۲۳)

بام و بوم از علم سازی وز خرد پرهون کنی

دل خزینه تست شاید کاندرو از بهر دین

(همان، ۲۵)

مذمت و ترک دنیا

یکی از مفاهیم اخلاقی عمده‌ای که در دیوان قصاید ناصرخسرو وجود دارد، مذموم دانستن دنیا و ترک آن است. شاعر در استعاره‌های فراوانی این مفهوم را بیان کرده است و انسان را به ترک این دنیای فریبنده رهنمون می‌کند. شاعر مفهوم بی‌اعتباری و بی‌اهمیتی و همچنین خطرناکی دنیا را با استعاره‌های مختلفی نشان داده است: دنیا دیو است. دنیا نهنگ است. دنیا ازدهاست. دنیا مادری پیر و گنده است، دنیا گلخن، افعی، زن جادو، شیر، عروس وار و ... است.

گر تو نه دیوی به همه عمر خویش	از پس این دیو چرایی دوان؟...
هیچ نترسی که تو را این نهنگ	ناگه یک روز بکشد در دهان؟
	(همان، ۱۳)
چون تو بسی خورده‌ست این ازدها	هان به حذر باش ز دندان هان
	(همان، ۱۴)
جهان مادری گنده پیرست، بر وی	مشو فتنه، گر در خور حور عینی
	(همان، ۱۶)
نهنگی بدخوست این زو حذر کن	که بس پر خشم و بی‌رحمت و ناهار
	(همان، ۱۹)
زن جادوست جهان، من نخرم زرقش	زن بود آنکه مرو را بفرید زن ...
صحبت این زن بدگوهر بدخو را	گو بورزی تو نیرزی به یکی ارزن
	(همان، ۳۵)

مذموم بودن دنیا و ترک آن

دنیا دیو، نهنگ، دریا، ازدها و زن جادو، مار و ... است

استعاره‌های مفهومی اسماعیلی

عقاید اسماعیلی شاعر نیز باعث شکل‌گیری یک سری از استعارات شناختی شده است که حول مفاهیم تنزیل، مردم عامه، امام و مخالفان این مشرب فکری ایجاد شده‌اند. طبق عقیده اسماعیلی، قرآن و کلام خدا، نیاز به تأویل دارد و امامان اسماعیلی و خلفا و فقهای این مذهب، بانیان آن هستند. «قرآن و شریعت را تفسیر باطنی، یعنی تأویل باید کرد و فقط خاندان علی‌اند که می‌توانند عهده‌دار تأویل شوند» (محقق، ۱۳۷۴: ۳۷). همچنین نه تنها امام، بلکه دیگر ارکان فرقه باطنی نیز می‌توانستند به این مهم بپردازند. «این فرقه رهیافت به عالم باطن را نه تنها وظیفه امام می‌دانستند، بلکه دایره این موضوع را تعمیم داده، معتقد بودند که درک معنی حقیقی می‌تواند بر عهده حجت، باب و داعی قرار گیرد» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۲). شاعر این نگاه را در قالب سه استعاره بیان کرده است. دریا استعاره از کلام خداست که ظاهر این دریا شور است (صورت تنزیل). مروارید استعاره از تأویل است که در این دریاست و غواص استعاره از امامان و فقهای اسماعیلی است که می‌توانند این مرواریدها را صید کنند:

دریای سخن‌ها سخن خوب خدایست	پر گوهر با قیمت و پر لؤلؤ لالا
شورست چو دریا به مثل صورت تنزیل	تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا
اندر بن دریاست همه گوهر و لؤلؤ	غواص طلب کن، چه دوی بر لب دریا؟

(همان، ۵)
 مشک بی‌بوی ای پسر خاکستر است
 معنی و تأویل حیدر زیور است
 بر گلوی دشمن دین خنجر است
 (همان، ۳۵)
 امثال برو تیره و تاری چو لیالی
 (همان، ۴۳)

مشک باشد لفظ و معنی بوی او
 مر نهفته دختر تنزیل را
 مشک تنزیل بی‌تأویل او
 معنی قرآن روشن و رخشان چو نجومست

تنزیل نیاز به تأویل دارد

تأویل گوهر، مروارید، مشک، زیور
 و ستاره است

تنزیل، دریا، مشک، دختر و شب
 تاریک است

یکی میزبان کیست این شهره خوان را
 که بشناسد آن مهربان میزبان را
 (همان، ۱۱)
 دین عود بود و خاطر تو مجمر
 (همان، ۴۷)

قرآن خوان معنیست همان ای قرآن‌خوان
 ازین خوان خوب آن خورد نان و نعمت
 معروف شد به علم تو دین زیرا

تأویل گر قرآن، امام و پیشوای اسماعیلی است

امام و مستنصر مانند مجمر
 است برای عود دین

امام میزبان است

تأویل گر غواص است

در پی تفکر مذهبی و فلسفی شاعر، این مفهوم که بشر نیاز به راهنما و امام دارد، به صورت استعاره رمه و شبان شکل می‌گیرد: بشر رمه است و امام میزبان و خازن آن.

حواله بدو کرد مر انس و جان را
 به امر خدای این رمه‌ی بی‌کران را
 (همان، ۱۱)
 کس نیست جز آل او دهاقین
 دهقان هرگز بدین مجانین
 (همان، ۵۰)

قرآن را یکی خازنی هست کایزد
 پیامبر شبانی بدو داد از امت
 در باغ شریعت پیامبر
 زین باغ نداد جز خس و برگ

بشر نیاز به راهنما دارد

شریعت باغ است و آل پیامبر دهقان این باغ هستند

بشر رمه و امام شبان است

استعاره‌های مفهومی تفاخر

یکی دیگر از استعاره‌هایی که در دیوان ناصر خسرو شکل گرفته است، استعاره‌هایی است که حول مفهوم غربت و تنهایی

نمود یافته‌اند، شاعر در اکثر قصاید خود از تنهایی و غربت در دره یمگان و نداشتن یار همدل سخن می‌گوید. در ابیات زیر، نگاشت ذهنی «غربت» در قالب استعاره «کژدم» نمود یافته است:

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا / گویی زبون نیافت به گیتی مگر مرا
(همان، ۱۱)

در جای دیگری نیز نگاشت ذهنی «غربت در خراسان» را در قالب استعاره‌های زیر بیان می‌کند. خراسان: پارگین پر از مار/ ارزین در میان سگان / کمینگاه ابلیس

بخاصه تو ای نحس خاک خراسان / پر از مار و کژدم یکی پارگینی
برآشفته‌اند از تو ترکان، نگویی / میان سگان در یکی ارزیننی ...
مکان نیستی تو نه دنیا نه دین را / کمین‌گاه ابلیس شوم لعینی
(همان، ۱۶)

و در ادامه همین مفهوم، استعاراتی حول محور خود شاعر شکل گرفته‌اند:

ای به خراسان در سیمرغ وار / نام تو پیدا و تن تو نهان
در سپه علم حقیقت ترا / تیر کلامست و زبانست کمان
(همان، ۱۵)

تو ای دشمن خاندان پیمبر / ز بهر چه همواره با من به کینی؟
ترا چشم‌درد است و من آفتابم / ازیرا ز من رخ پر آژنگ و چینی
(همان، ۱۶)

ور ز نور آفتابش بهره گیرد خاطرت / پیش روشن خاطرت مر ماه را عرجون کنی
از تو خواهند آب زان پس کاروان تشنگان / خوار و تشنه گر ازینان روی زی جیحون کنی
(همان، ۲۷)

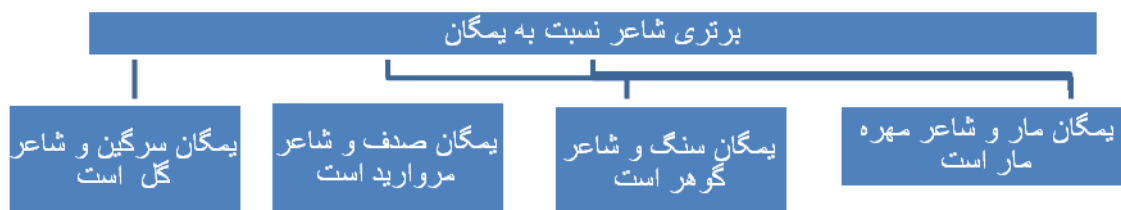


شاعر برای بیان نگاشت ذهنی (ارزش خود در منطقه یمگان و همچنین برتر بودن خود در آن دیار)، از استعاره‌های مار و مهره مار، سیم و گوهر در میان سنگ، صدف و مروارید، سرگین و گل خوشبو استفاده می‌کند:

نهان اندر بدان نیکان چنانند / که خرما در میان خار بسیار
مرا گوئی «اگر دانا و حری / به یمگان چون نشینی خوار و بی‌بار؟»
به زنه‌ار خدایم من به یمگان / نکو بنگر، گرفتارم مین‌دار
نگوید کس که سیم و گوهر و لعل / به سنگ اندر گرفتارند یا خوار
اگر خوارست و بی‌مقدار یمگان / مرا اینجا بسی عز است و مقدار
اگرچه مار خوار و ناستوده‌ست / عزیز است و ستوده مهره مار
نشد بی‌قدر و قیمت سوی مردم / ز بی‌قدری صدف لولوی شهوار

گل خوشبوی پاکیزه‌ست اگر چند نروید جز که در سرگین و شدیار

(همان، ۱۸)



یکی دیگر از مظاهر تفاخر ناصر خسرو، در برتر دانستن خود نسبت به دیگر شاعران نمود می‌یابد، شاعر در ابیات زیر مفهوم (برتری شعر خود را نسبت به شعر دیگر شاعران) را در قالب استعاره‌هایی چون دیبای ششتری، نشتر در چشم مخالفان دین بیان می‌کند:

ای حجیت زمین خراسان، زه!
ای گشته نوک کلک سخن گویت
دیبا همی بدیع برون آری

مدح رسول و آل چنین گستر
در دیده مخالف دین نشتر
اندر ضمیر تست مگر ششتر

(همان، ۴۷)

و در جایی دیگری نیز همین نگاهت ذهنی (برتری نسبت به دیگر شاعران) را به صورت استعاره‌های زیر بیان می‌کند. شعر خود را درخت می‌داند که میوه آن نکته و معنی است/ قدرت شاعری خود را مانند کلیدی برای گشودن علم عروض می‌داند/ طبع شاعر برای مرکب شعر، بهترین عنان و مهار است:

شهره درختیست شعر من که خرد را
علم عروض از قیاس بسته حصار است
مرکب شعر و هیون علم و ادب را

نکته و معنی برو شکوفه و بارست
نفس سخن گوی من کلید حصار است
طبع سخن سنج من عنان و مهار است

(همان، ۴۹)

**نتیجه**

استعاره مفهومی به عنوان یکی از مصادیق مهم ارتباط زبان و تفکر مطرح است، اندیشمندان این نظریه بر این باورند که جایگاه استعاره در تفکر است و بسیاری از کاربردهای زبانی روزمره، ریشه در تفکر و اندیشه دارد، بر این مبنا دیگر استعاره صرفاً امری مربوط به کلام ادبی شناخته نشده و در زبان عادی نیز کاربردهای فراوانی دارد، البته جدا از زبان روزمره، استعاره‌های ادبی نیز ریشه در اندیشه و تفکر داشته و در بررسی استعاره‌ها از منظر شناختی و مفهومی، باید به دنبال ریشه‌های آنها در اندیشه و تفکر باشیم. بر این مبنا، استعاره ادبی، محملی است برای بیان عقاید و اندیشه‌ها. ناصر خسرو نیز به عنوان یکی از شاعران برجسته ادبیات تعلیمی و اخلاقی و یکی از اندیشمندان و متفکران دوره سبک خراسانی، بسیاری از عقاید فلسفی و کلامی خود را در قالب استعاره‌های شناختی بیان داشته که باعث شکل‌گیری سبک مخصوص به وی شده

است. آنچه نگارندگان را بر آن داشت که از این منظر به قصاید این شاعر نگاه کنند، وفور مضامین فلسفی و فکری در این قصاید بود، به حدی که در نگاه اول، از درجه ادبیت و بلاغت آنها کاسته می‌شد، اما با واکاوی متن مورد نظر با رویکرد استعاره مفهومی این نکته مهم تبیین شد که بسیاری از مفاهیم عقیدتی و فلسفی شاعر، با بیانی ادبی و در قالب استعاره‌های مفهومی متفاوتی بیان شدند و درجه ادبیت کلام را بالاتر برده‌اند. طبق بررسی انجام شده در پنجاه صفحه اول قصاید ناصر خسرو، چهار مضمون عمده فکری تشخیص داده شد که در قالب استعاره‌های متفاوتی بیان شدند. این چهار نگاشت عمده ذهنی عبارت‌اند از: نگاشت فلسفی، نگاشت اسماعیلی، نگاشت اخلاقی و نگاشت تفاخر. همانگونه که در مقدمات تبیین شد، استعاره مفهومی در قالب یک نگاشت عینی، از یک نگاشت ذهنی گره‌برداری می‌کند، در قصاید مورد بررسی نیز شاعر مفاهیم چهار حوزه نگاشت‌های فلسفی، اخلاقی، اسماعیلی و تفاخر را به صورت استعاره‌های متفاوتی بیان کرده و مفاهیم مورد نظر خود را در قالب نگاشت‌های عینی خاصی بیان کرده است که هر گروه از این استعاره‌ها حول محور یک مفهوم خاص شکل گرفتند که در لابه‌لای متن در قالب نمودار بیان شدند. به بیان دیگر با بررسی استعاره در اشعار مورد بررسی با رویکرد شناختی، می‌توان به ارتباط تفکر و سبک ادبی پی برد؛ به این معنا که نوع تفکر و عقیده مسلط بر متن مورد نظر، باعث شکل‌گیری یک گروه از استعاره‌های خاص شده است که در پیوند مستقیم با عقاید و اندیشه‌های شاعر است و سبک متن مورد بررسی نیز در ارتباطی که با نوع بینش و تفکر حاکم بر آن دارد، نمود می‌یابد.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۰). الهیات ثجات، ترجمه و پژوهش سیدیحیی یشربی، تهران: فکر روز.
۲. افراشی، آریتا و دیگران (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی جهتی در زبان‌های اسپانیایی و فارسی»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ۳. د ۳. ش ۴، (صص ۱-۲۳).
۳. بهنام، مینا (۱۳۸۹). «استعاره مفهومی نور در دیوان شمس»، فصلنامه علمی پژوهشی نقد ادبی، ش ۱۰، (صص ۹۱-۱۱۴).
۴. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۳). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
۵. تیلر، جان رابرت (۱۳۸۳). بسط مقوله: مجاز و استعاره، مجموعه مقالات استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، تهران: سوره مهر.
۶. حلبی، علی اصغر (۱۳۶۱). تاریخ فلاسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز، تهران: زوار.
۷. ردی، مایکل (۱۳۸۳). استعاره مجرا: نمونه‌ای از مغایرت چارچوب در زبان ما درباره زبان، مجموعه مقالات استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، تهران: سوره مهر.
۸. فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۸۹). بلاغت تصویر، چ ۲، تهران: سخن.
۹. قبادیانی، ناصرخسرو (۱۳۸۴). دیوان اشعار، چ ۶، تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. قوام‌صفری، مهدی (۱۳۸۷). نظریه صورت در فلسفه ارسطو، چ ۲، تهران: حکمت.
۱۱. شمیسا، سیروس (۱۳۹۰). بیان، ویراست چهارم، تهران: میترا.
۱۲. شهری، بهمن (۱۳۹۱). «پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی»، فصلنامه علمی پژوهشی نقد ادبی، ش ۱۹، (صص ۵۹-۷۶).
۱۳. لیکاف، جورج (۱۳۸۳). نظریه معاصر استعاره، مجموعه مقالات استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، تهران: سوره مهر.
۱۴. محقق، مهدی (۱۳۷۴). تحلیل اشعار ناصرخسرو، تهران: دانشگاه تهران.

۱۵. هاشمی، زهره (۱۳۸۹). «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، *ادب پژوهی*، شماره ۱۲، (صص ۱۴۰-۱۱۹).

16. Abrams, M. (1388). *A Glossary of Literary Terms*, Tehran: ZabanMelal,

17. Lakoff George & Mark Turner (1989). *More than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*, University of Chicago.

18. Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live By*, Chicago and London: University of Chicago.

Archive of SID